

تحلیل نقش نظم نوین جهانی در خاورمیانه

خدیدجه لویمی^۱، محمد مهدی کریمی نیا^۲، مجتبی انصاری مقدم^۳

^۱ سطح دو (کارشناسی) رشته فقه و اصول، از مدرسه علمیه حضرت فاطمه الزهرا(س)، کوی علوی اهواز، فعال فرهنگی و پژوهشگر

^۲ استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم (نویسنده مسئول)

^۳ دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه میبد، مدرس دانشگاه

چکیده

در تئوری توطئه، اصطلاح نظم نوین جهانی به پیدایش حکومتی تمامیت خواه برای سلطه بر تمام دنیا اطلاق می‌گردد. در تئوری‌های توطئه درون‌مایه معمول نظم نوین جهانی پایگاه سری قدرتی از نخبگان بین‌المللی در نظر گرفته می‌شوند که لیست بلندبالایی از اقداماتی که باید در سطح جهان انجام دهند در دست دارند و در حال دسیسه‌چینی برای حاکمیت بر جهان از طریق یک حکومت جهانی اقتدارگرا و قدرت طلب هستند؛ حکومتی که جایگزین حاکمیت تمامی کشورهای مستقل جهان شود. نظم نوین جهانی به پروپاگاندايي که در راستای القای برقراری حکومت جهانی به عنوان نقطه عطف پیشرفت تاریخ و حد اعلاي آن انجام می‌گیرد نیز اطلاق می‌شود. طرح‌ریزی رخدادهای مهمی در سیاست و اقتصاد جهان به گروه‌های تأثیرگذار کوچکی نسبت داده می‌شوند که از طریق سازمان‌های صوری متعددی انجام می‌گیرند. تلاش برای تسلط بر جهان از جانب گروه‌های سیاسی و سری کوچک طی حوادث تاریخی و کنونی متعدد، جزئی از نقشه دست‌یابی به سلطه جهانی در نظر گرفته شده‌اند. قبل از دهه ۹۰ بیشتر معتقدان به این تئوری توطئه یا راست‌گرایان ضد حکومتی یا مسیحیان اصول بوده است. منتقدان و روانشناسان اعتقاد به این نظریه را غالباً بر آمده از پارانویا می‌دانند. تغییراتی که در سال‌های پایانی دهه هشتاد روی داد، تأثیری عمده بر جغرافیای سیاسی جهان و سیستم بین‌الملل داشت. این تغییر موجب حذف اتحاد جماهیر شوروی و پدیدار شدن کشورهای جدیدی در نقشه جغرافیایی دنیا شد. با خاتمه جنگ سرد، نظم جهانی متحول شده و به پیدایش تفکر نظم نوین جهانی منتهی شد. پیروزی ایالات متحده در جنگ خلیج فارس، بهترین فرصت را برای آمریکا فراهم آورد تا از آن به صورت یک‌جانبه در جهت حفظ نفوذ خود در خاورمیانه و تحقق ایده نظم نوین جهانی بهره‌برداری کند. در برداشت آمریکایی‌ها، جهان مطیع قدرت آمریکاست و چنین جهانی با تفکر مذکور هماهنگ و دارای نظم نوین خواهد بود. مورد خاورمیانه، تأیید کننده این ادعاست. اینکه ایالات متحده با نفوذترین کشور در منطقه می‌باشد، چیزی است که به آن اجازه می‌دهد منازعات را مدیریت کند و نظم و هماهنگی را حکمفرما سازد. فرضیه ای بدین ترتیب مطرح گردیده است که اتخاذ سیاست نظم نوین جهانی پس از جنگ سرد موجب گسترش نفوذ آمریکا در خاورمیانه شده است.

واژه‌های کلیدی: سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا، جنگ سرد، منطقه خاورمیانه، نظم نوین جهانی

مقدمه

قرن بیستم اغلب شاهد تغییرات مهمی در جهان بود که ترتیبات استراتژیک و نظم سیاسی بین‌الملل را دچار دگرگونی ساخته است. اولین تغییر، ناشی از جنگ جهانی اول بود که به اضمحلال امپراتوری‌های عثمانی و اتریش منتهی شد و نظم نوینی را در عرصه بین‌الملل به پدید آورد. دومین تغییر مهم که توسط جنگ جهانی دوم ایجاد گردید، سیستمی دوقطبی را در عرصه بین‌الملل به وجود آورد و در نهایت تغییر سومی که در سال‌های پایانی دهه هشتاد روی داد، تأثیری عمده بر جغرافیای سیاسی جهان و سیستم بین‌الملل داشت. این تغییر موجب فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پدیدار شدن کشورهای جدیدی در نقشه جغرافیایی دنیا شد. مسلم اینکه، با پایان پذیرفتن جنگ سرد، نظم جهانی متحول شده و دیگر دلیلی وجود ندارد که به پیدایش نظم نوین جهانی به دیده تردید بنگریم. اما این نظم نوین چیست؟ این پژوهش به چستی این موضوع و تاثیر آن بر خاورمیانه می‌پردازد. اصطلاح «نظم نوین جهانی»، برای اولین بار در روز یازده سپتامبر سال ۱۹۹۰، طی نطق جرج بوش در برابر اعضای کنگره، وارد قاموس رسمی کاخ سفید شد. ژنرال اسکوکرافت، مشاور امنیت ملی بوش، ابداع کننده این اصطلاح بود. هنری کیسینجر تأکید می‌کند که ما در جهانی چندقطبی زندگی می‌کنیم و برای اینکه این جهان، جهانی با ثبات باشد، بایستی در تعامل به سر برد. تنها ایالات متحده قادر به برقراری این تعامل است.^۱

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد، ایالات متحده که در پی رهبری جهان بود، فرصت را مغتنم شمرد و در پی حمله عراق به کویت، سیاست جدیدی را ارائه داد که بر اساس آن، جامعه بین‌المللی تحت یک نظم و نظام نوینی قرار می‌گرفتند که با نظم و نظام پیشین کاملاً متفاوت بود. از همان زمان «نظریه نظم نوین جهانی» مطرح گردید و مورد استقبال برخی از رهبران کشورها، خصوصاً کشورهای غربی، قرار گرفت. البته ایالات متحده، از مدت‌ها پیش از بحران خلیج فارس و پایان جنگ سرد در صدد بود تا رهبری خود را بر جهان تحمیل نماید. با پایان جنگ جهانی دوم، از حاکمیت دولت‌ها کاسته شد و سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی در روابط بین‌الملل حاکمیت فزون‌تری کسب نمودند. این روند در ابتدا منجر به بحث «جهانی شدن» در عرصه اقتصاد گردید و سپس به حوزه‌های دیگر تعمیم داده شد. با وقوع حادثه یازده سپتامبر، تردیدهایی در زمینه تحقق نظم نوین جهانی پدید آمد و وجود چنین نظمی را در پرده ابهام قرار داد. در این نوشتار، به نظریه مذکور پرداخته خواهد شد و ماهیت نظم نوین جهانی و ویژگی‌های آن، نقش بازیگران اصلی جهانی در این نظم نوین، چالش‌های فراروی این نظم، دیدگاه‌های موجود در این زمینه و ارتباط جنگ خلیج فارس و پیدایش نظریه نظم نوین روشن خواهد شد.

پیروزی ایالات متحده در جنگ خلیج فارس، بهترین فرصت را برای آمریکا فراهم آورد تا از آن به صورت یک‌جانبه در جهت حفظ نفوذ خود در خاورمیانه و تحقق ایده نظم نوین جهانی بهره‌برداری کند. بدین جهت بود که جرج بوش مقدمات برگزاری کنفرانس صلح خاورمیانه را بدون حضور سازمان ملل متحد و دیگر متحدان آمریکا فراهم آورد. جنگ خلیج فارس دو هدف عمده داشت: آزادسازی کویت و برگرداندن صلح و ثبات به خاورمیانه.

ویژگی‌های نظم نوین جهانی

برای نظم نوین جهانی از سوی نویسندگان و سیاست‌مداران، ویژگی‌های منفی و مثبتی ذکر شده است.

نظم نوین جهانی

۱. سلیمی نمین، ارمغان دموکراسی، تهران، ۱۳۸۳: ۳۵۶.

۱. فعال شدن سازمان های بین المللی و کم رنگ شدن حاکمیت ملی کشورها نیز یکی از ویژگی های نظم نوین است که در عباراتی از نویسندگان این گونه بدان اشاره شده است: «به طور کلی، در دوران جنگ سرد و حاکمیت نظام دو قطبی بر روابط بین المللی، زمینه ای برای ظهور سازمان های منطقه ای و ایفای نقش و تأثیرگذاری آن ها بر روند تحولات بین المللی وجود نداشت و اساساً سیاست گذاری ها در همه ابعاد آن در چارچوب مرزبندی کلی دو بلوک شرق و غرب به دیگر سخن دنیای آزاد سرمایه داری و دنیای کمونیستی انجام می شدند و کشورها بسته به این که عضو کدام اردوگاه یا بلوک بودند، از سیاست های مشخصی پی روی می کردند، در حالی که پس از فروپاشی نظام کمونیستی و به مدد آتکا به فناوری های پیشرفته، شاهد ظهور مفهوم منطقه گرایی و جهان گرایی به موازات یکدیگر بوده ایم؛ به دلیل آن که نظام سرمایه داری غرب تهدیدات گذشته را از میان رفته پنداشته و تمامی تلاش خود را معطوف به پایه گذاری نظم نوین بین المللی بر اساس هنجارهای موردنظر خود نمود؛ نظمی که در آن سیاست (دموکراسی)، اقتصاد (سرمایه داری) و فرهنگ (لیبرالیسم) عناصر اصلی تشکیل دهنده آند. فعالیت سازمان های بین المللی با ماهیت جدید «سازمان تجارت جهانی» (WTO) برای یکپارچه کردن و همگون سازی رفتار اقتصادی کشورها و تعیین معیارها و الگوهای یکسان توسعه و همگرایی اقتصادی در سطح جهان، تلاش می کنند روز به روز نیز بر قدرت و سیطره خود بیفزایند و موجب کم رنگ شدن حاکمیت ملی کشورها شده اند».

۲. برخی نویسندگان نظم نوین جهانی را مطلوب معرفی کرده و اظهار داشته اند: «در صورتی که نظم نوین بر پایه عدالت، صلح، مردم سالاری و توسعه حقوق بشر و قوانین بین المللی استوار باشد و بکوشد میان نظم حقوقی و نظم سیاسی، اقتصادی و اخلاقی جهان یک توازن پایدار ایجاد کند، می توان به دورنمای آن امیدوار بود. هرگونه نظام جایگزین در آینده، باید نظمی اخلاقی ایجاد کند که در پرتو آن نیازهای کلیه انبای بشر برآورده شود و نوعی وابستگی متقابل و همبستگی را میان اقوام و ملل مختلف ترغیب کند. طبیعی است که چنین نظم مطلوبی باید روابط بین المللی مثبتی برقرار کند که بر پایه مشارکت حقیقی و صادقانه بین کلیه کشورها، اعم از ضعیف و قوی، شمال و جنوب، غنی و فقیر باشد... منشور ملل متحد می تواند به عنوان چارچوب «نظم نوین جهانی» مورد استفاده قرار گیرد، اما کمبودها و خلأهای آن در بسیاری موارد، مثل محیط زیست، معضل فقر، تروریسم و تهدیدهای هسته ای باید برطرف شود. در چنین نظامی، صلح و امنیت از طریق توسعه و انسجام سیستم امنیت گروهی، که سازمان ملل متحد متضمن آن باشد، یک ضرورت است». البته برخی از این آرمان ها را جورج بوش پس از سرکوبی عراق به زبان راند و اظهار داشت: «اما فرصتی در پیش رو داریم تا برای خود و نسل های آینده یک نظم نوین جهانی را شکل دهیم؛ جهانی که در آن حاکمیت قانون و نه قانون جنگل، بر نحوه رفتار ملت ها نظارت می کند.» جورج بوش در این بیانات، با اشاره به نقش آینده سازمان ملل متحد تأکید کرد که این نظم نوین جهانی، نظمی است که در آن یک سازمان ملل معتبر می تواند از نقش خود برای پاس داری از صلح جهت تحقق منشور و آرمان های بنیانگذاران آن بهره گیرد». ولی در عمل، ما شاهد اعمالی کاملاً مخالف با این شعارها بودیم.

۳. برخلاف نظرات بوش، چامسکی ویژگی نظم نوین جهانی به رهبری امریکا را آکنده از نژادپرستی و دورویی می داند و اظهار می دارد: «یکی دیگر از ویژگی های نظم نوین جهانی، که در آن ماه های شوم خود را آشکار کرد، آکندگی این نظم از نژادپرستی و دورویی است. حمله های صدام به کردها به گونه گسترده ای در همه جا گزارش شد و همین امر واکنشی همگانی را پدید آورد که واشنگتن را ناچار کرد گام هایی در کمال بی میلی برای حفاظت از قربانیانی که ویژگی ها و تبار آریایی دارند، بردارد. اما حمله های شدیدتر و ویرانگرتر صدام به اعراب شیعی مذهب جنوب نه بازتاب خبری گسترده را سبب شد، نه نگرانی چندانی. در همین ضمن، بی رحمی های ترکیه علیه کردها بکلی از نظر رسانه های همگانی ایالات متحده دور ماند و این وضع تا امروز هم ادامه دارد».^۲

^۲ . ابراهیمی، شهروز، «امنیت خلیج فارس: نقش و تعامل قدرت های بزرگ و آمریکا پس از یازده سپتامبر»، ۱۳۸۴.

۴. تقسیم قدرت بین قدرت های بزرگ از دیگر ویژگی های نظم نوین جهانی است. «تقریباً عموم تحلیل گران غربی بر این نظرند که اروپای غربی یک قطب، و آمریکا قطب دیگر خواهد بود. بر این اساس، آمریکا مجبور خواهد بود که در نظم نوین، تن به تقسیم قدرت بدهد و غول های اقتصادی، چون ژاپن، آلمان، چین و کشورهای نظامی مانند روسیه در مقابل آمریکا ساکت نمی مانند. اوضاع جهانی تغییر کرده و در ساختار جدید، ملاحظاتی اقتصادی مهم ترند. ژاپن و آلمان در این راستا، دو رقیب جدی برای آمریکا هستند. مشکلات داخلی آمریکا و ایجاد قطب های جدیدی در سطح جهان از جانب کشورهای اسلامی این تحلیل را قوی تر ساخته است».

۵. ادوارد شوارد نادره نیز برخی از ویژگی های نظم نوین جهانی را چنین ذکر می کند: «شاید زمانی بتوانیم به موفقیت در ایجاد یک نظم نوین جهانی دست یابیم؛ نظم نوینی که در آن عوامل و عناصر اصلی حقوق مدنی و نظم و قانون را به همان صورت ذکر شده در یک نمونه و الگوی بین المللی برای حفظ صلح و امنیت برقرار کند. در این راستا، ابتدا باید بپذیریم که یک قدرت قانونی و برتر برای کنترل و اداره عملکردهای بین المللی، از جمله استفاده از نیروی نظامی برای حل و فصل مناقشات وجود داشته باشد و در کنار آن یک استاندارد پذیرفته شده رفتاری در سطح جهان. این قدرت قانونی و برتر در حال حاضر وجود دارد و ریشه و اساس آن در منشور سازمان ملل متحد در رابطه با عملیاتی از این دست (استفاده از نیروی نظامی) می باشد».

۶. برخی از نویسندگان بخشی از کتاب خود را به اصول و ویژگی های نظم نوین جهانی اختصاص داده و این ویژگی ها را برای نظم نوین جهانی مورد نظر آمریکا برشمرده اند:

الف. ارزش ها و منابع ملی آمریکا؛

ب. مداخله گرایی؛

ج. توسعه و همکاری؛

د. واگذاری مسؤلیت بیش تر به سازمان های بین المللی و منطقه ای.

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد، ایالات متحده که در پی رهبری جهان بود، فرصت را مغتنم شمرد و در پی حمله عراق به کویت، سیاست جدیدی را ارائه داد که بر اساس آن، جامعه بین المللی تحت یک نظم و نظام نوینی قرار می گرفتند که با نظم و نظام پیشین کاملاً متفاوت بود. از همان زمان «نظریه نظم نوین جهانی» مطرح گردید و مورد استقبال برخی از رهبران کشورها، خصوصاً کشورهای غربی، قرار گرفت. البته ایالات متحده، از مدت ها پیش از بحران خلیج فارس و پایان جنگ سرد آذر صد بود تا رهبری خود را بر جهان تحمیل نماید. مفهوم «نظم نوین جهانی» بر حسب دیدگاه های افراد، دارای تعاریف متفاوتی است، راه های برقراری چنین نظمی نیز نزد آن ها گوناگون است. «به نظر می رسد که از نظر آمریکایی ها، این نظم به سه طریق می تواند برقرار گردد: مذاکرات صلح، خلع سلاح و مسائل مربوط به حقوق بشر»^۴.

اهمیت خاورمیانه در سیاست خارجی آمریکا

خاورمیانه در سیاست خارجی آمریکا همانند دیگر قدرت های بزرگ اهمیت بسیار زیادی دارد و این کشور همواره تلاش می کند که نفوذ خود را در این منطقه بیش از پیش گسترش دهد. خاورمیانه به دلیل موقعیت بسیار برجسته اش در برخورداری از

^۳. جنگ سرد، اصطلاحی است که به دوره ای از رقابت، تنش و کشمکش های سیاسی و ژئوپلیتیکی بین بلوک شرق (اتحاد جماهیر شوروی و دولت های اقماری اش (و بلوک غرب) ایالات متحده و متحدان ناتو) بعد از جنگ جهانی دوم گفته می شود.

^۴. کاظمی، «نظم نوین جهانی و ساختار قدرت در دوران بعد از جنگ سرد»، ۱۳۸۱: ۲۱۶.

حجم عظیمی از منابع نفت و گاز جهان نبض اقتصاد جهانی را در اختیار دارد. این عامل در کنار موقعیت ژئوپولیتیک خاورمیانه که بر سر راه سه قاره آسیا، آفریقا و اروپا واقع گردید، خاورمیانه را اهمیتی ویژه در سیاست خارجی امریکا بخشیده است. این اهمیت با حضور اسرائیل در منطقه و تعهد دائمی آمریکا به حفظ امنیت و برتری نظامی آن فزونی یافته است. مجموع این شرایط خاورمیانه را در کانون منافع امریکا در جهان قرار داده است و سبب گردیده که امریکا اهتمام ویژه‌ای نسبت به این منطقه داشته باشد.

آمریکا در منطقه خاورمیانه دارای دو دسته علائق ذاتی و ثانوی است. علائق یا منافع ذاتی امریکا در خاورمیانه شامل نفت و اسرائیل است ولی منافع ثانوی این کشور با مرور زمان، تعیین و دچار تحول می‌شود. به عنوان نمونه وقوع انقلاب اسلامی ایران و نیز جنگ عراق و کویت منافع ثانوی امریکا را در خلیج فارس و خاورمیانه دستخوش تحول کرد، اما حتی پایان جنگ سرد هم منافع ذاتی آن را تغییر نداده است.^۵

به طور کلی، سه محور و کانون حساس و مهم علائق آمریکا در خاورمیانه همواره نفت، ژئوپولیتیک خاورمیانه و حمایت از رژیم غاصب اسرائیل بوده است.

اهداف آمریکا در خاورمیانه پس از جنگ سرد

دوران نظام دوقطبی با فروپاشی شوروی به پایان رسید و سال ۱۹۹۰ سرآغاز دوران جدیدی در نظام بین الملل و ساختار بود. وقوع تحولاتی مهم در جهان تا سال‌های متمادی نظام بین‌الملل، بازیگران اصلی و مناطق مختلف را تحت تأثیر خود قرار می‌داده است. وقایعی چون معاهده وستفالیای در ۱۶۴۸، انقلاب فرانسه در ۱۷۹۸ و متعاقب آن شکست امپراطوری فرانسه و تشکیل نظام جدید در اروپا در ۱۸۱۵ و تحولات پایان جنگ جهانی دوم و استقرار نظام دوقطبی در سال ۱۹۴۵ از این تحولات تاریخی و تاثیرگذار محسوب می‌گردند.^۶

آمریکا که همواره در طول سالهای پس از جنگ جهانی دوم، خاورمیانه را به عنوان یکی از اساسی‌ترین مناطق استراتژیک دنیا تلقی می‌کرد و بسیاری از سیاستهای خود در این منطقه را حول بازدارندگی شوروی و ممانعت از توسعه نفوذ آن کشور در خاورمیانه و روی کارآمدن متحدین آن کشور و یا تضعیف آنان تنظیم می‌کرد و همچنین در اجرای سیاستهای خود در منطقه مجبور بود ملاحظات خاص شوروی را مدنظر بگیرد. آمریکا با فروپاشی شوروی و خروج آن از صحنه معادلات بین‌المللی و منطقه‌ای، آزادی و قدرت عمل گسترده‌ای در خاورمیانه بدست آورد.^۷

سیاست‌ها و اهداف خاورمیانه‌ای آمریکا در این دوره را می‌توان در موارد ذیل خلاصه نمود .

۵ . اسدیان، سیاست امنیتی آمریکا در خلیج فارس، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱: ۳۳.

۶ . سیف‌زاده، سیاستهای خاورمیانه‌ای آمریکا در برابر چالشهای ضد هژمونیک، فصلنامه خاورمیانه ۱۳۸۲: ۳۲.

۷ . سیف‌زاده، سیاستهای خاورمیانه‌ای آمریکا در برابر چالشهای ضد هژمونیک، فصلنامه خاورمیانه، ۱۳۸۲: ۳۷.

حفظ و تثبیت هژمونی منطقه ای

استراتژیست های آمریکائی معتقد بودند که نظم نوین جهانی مستلزم تحقق سلطه آمریکا در خاورمیانه می باشد و این امر مستلزم این بود که بحران های موجود در منطقه کنترل شود. زیرا مقامات آمریکا اعتقاد داشتند وجود این بحران ها باعث تضعیف سلطه آمریکا در منطقه و طغیان قدرت های دیگر و رسوخ و نفوذ آنها در منطقه می شود. لذا پس از جنگ خلیج فارس تلاش آمریکا برای تثبیت حضور خود و دور نگه داشتن سایر قدرتها از منطقه بود.

در عین حال، نفت خلیج فارس ارتباط مستقیمی با هژمونی آمریکا دارد به گونه ای که این کشور برای گسترش نفوذ سیاسی خود در جهان صنعتی و در گروه هفت نیازمند آن است که همچنان کنترل راه های انتقال نفت و تأمین امنیت آن را بر عهده داشته باشد تا از این طریق اهرم مناسب را برای تنظیم روابط خود با این قدرت ها در اختیار داشته باشد. لذا توجه و اهتمام آمریکا در استقرار و تثبیت خود به عنوان قدرت هژمون منطقه خاورمیانه، پس از جنگ سرد و تسلط بر آن اهمیت فوق العاده ای پیدا می کند که بسیاری از اهداف و برنامه های آمریکا در منطقه در این دوره را نیز باید در این چارچوب مورد بررسی قرار داد.^۹

سیاست مهار دوجانبه و نظم نوین جهانی

فروپاشی نظام دوقطبی با وعده نظم نوین جهانی توسط آمریکا همراه بود. این نظم جدید به معنای سلطه مطلق آمریکا محسوب می گردید و قرار بود کشورهای یاغی و غیرمطمیع تنبیه شده و با آنها برخورد جدی گردد. قرار بود الگوی برخورد با یاغیان این نظم نوین، برخورد با عراق و رژیم صدام باشد ولی محدودیتهای آمریکا، این الگو را به نتیجه ای عکس تبدیل کرد و عراق به بن بست در سیاست خارجی آمریکا تبدیل شد که باید بازداشته می شد. بنابراین آمریکا درصدد کنترل دو قدرتی برآمد که دوره های پیشین به نوعی متحد وی محسوب می شدند و خود نقش زیادی در تقویت آنها (ایران در زمان شاه و عراق در زمان جنگ با ایران) داشت. لذا کلینتون پس از به قدرت رسیدن کوشید در چارچوب رویکردی چند جانبه و استفاده از نهادهای بین المللی رهیافتی جدید برای خاورمیانه و خلیج فارس در پیش گیرد.

در سال ۱۹۹۳، مارتین ایندیک عضو شورای امنیت ملی آمریکا خطوط کلی این رهیافت جدید تحت عنوان مهار دوجانبه را اعلان نمود. براساس این سیاست، آمریکا در تقابل با ایران و عراق و برای مقابله با یک کشور و ایجاد توازن مجبور به اتکاء به کشور دیگر در منطقه نیست و هر دو کشور تحت کنترل بوده و ضعیف هستند و آمریکا قدرت غالب در خلیج فارس محسوب می گردد که توان مقابله با رژیمهای ایران و عراق را دارا می باشد. سیاست مهار دوجانبه علاوه بر مبنای تفویض و ایدئولوژیک که از آن برخوردار بود تبعات منطقه ای گسترده ای به دنبال داشت و حتی می توان گفت مبنای تحول سیاست های بعدی آمریکا در منطقه گردید. این سیاست عملاً منطقه خاورمیانه را به دو بخش اصلی اسرائیل و همسایگان عربی و منطقه شرق خاورمیانه تقسیم می کرد و باعث می گردید آمریکا موفق شود با مهار بخش یاغی خاورمیانه به برقراری صلح و امنیت در بخش دیگر خاورمیانه پردازد. مهار ایران و عراق، امنیت بیشتری برای اسرائیل فراهم می آورد، زمینه های عادی سازی وضعیت آن رژیم را در خاورمیانه فراهم می کرد و باعث تعمیق روابط اسرائیل با اعراب می گردید. همچنین مهار ایران (به عنوان سمبل

۸. هژمونی تسلط یا کنترل سیاسی، اقتصادی یا نظامی یک دولت بر دیگران است در معنی کلی تر نفوذ و تسلط یک جمع یا نهاد بر یک جامعه.

۹. اسدیان، سیاست امنیتی آمریکا در خلیج فارس، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱: ۳۳.

اسلام سیاسی) و عراق (سمبل طغیان) زمینه گسترش نفوذ آمریکا، فرهنگ غربی، امواج جهانی شدن و دموکراسی غربی را نیز فراهم می ساخت و این موارد برای آمریکا که رسالتی فرا انسانی و ایدئولوژیک برای خود قائل بود از رسالت های اصلی محسوب می گردید. سیاست مهار دوجانبه همچنین از ایجاد هژمون منطقه ای جلوگیری می کرد و چارچوب مشروعی برای حضور آمریکا در منطقه و تبدیل شدن آن کشور به عامل تعیین کننده در این منطقه فراهم می آورد و نقش آمریکا را در کنترل جریان نفت که به عنصری بسیار سرنوشت ساز در سیستم بین المللی تبدیل شده بود ، افزایش مؤثری می داد.

مقابله با گسترش بنیادگرایی اسلامی

در طول دوران جنگ سرد، بزرگترین خطر برای آمریکا و همچنین منطقه خاورمیانه، شوروی بود و آمریکا از تمامی ابزار موجود برای تضعیف این خطر و ایجاد مصونیت در برابر گسترش نفوذ آن بهره می جست. با توجه به ایدئولوژی کمونیستی که جهت گیری ضد مذهبی داشت گسترش اعتقادات مذهبی هم مصونیتی در برابر گسترش نفوذ شوروی در کشورهای منطقه ایجاد می کرد و هم در صورت ترویج آن در قلمرو شوروی، آن کشور را با چالش جدی مواجه می ساخت. با توجه به ریشه دار بودن اسلام و عمیق بودن ریشه های دینی مردم، گسترش اعتقادات مذهبی، عمدتاً در تضاد با ایدئولوژی کمونیستی محسوب می گردید و خطری جدی برای آمریکا تلقی نمی شد. لائیک و یا سکولار بودن برخی از متحدین آمریکا در منطقه (مانند رژیم شاه در ایران و یا رژیم ترکیه) برخی تضادهای جدی بین متحدین آمریکا و نیروهای مذهبی در منطقه ایجاد کرده بود و همچنین برخی از گرایشهای مذهبی، رویه ای ضد آمریکایی و ضد اسرائیلی پیدا کرده بودند ولی بسیاری از رژیمهای متحد آمریکا در منطقه ظاهری اسلامی داشته و بر ترویج ظواهر اسلام کوشش می کردند و آمریکا نیز در مواردی به تقویت برخی از جریانهای اسلامی در برابر توسعه نفوذ شوروی و جریانهای سوسیالیستی می پرداخت. اوج این سیاست را در حمایت همه جانبه آمریکا از مجاهدین مسلمان در مقاومت افغانستان علیه اشغال شوروی می توان مشاهده کرد.

آمریکا جریانهای اسلامی را (همانند حرکت های مذهبی مسیحی) مانع و دشمن شوروی محسوب می کرد و خطر چندانی از آنها برای خود احساس نمی کرد. وقوع انقلاب اسلامی در ایران و خیزش مسلمانان منطقه بر ضد آمریکا و رژیمهای طرفدار آمریکای حاکم بر کشورهای اسلامی و همچنین پدید آمدن الگوی بومی - مردمی و بسیار موفق حزب ... در لبنان سریعاً اسلا مگرایی را به عنوان خطر جدی برای آمریکا معرفی نمود. متزلزل شدن امنیت اسرائیل، وارد آمدن ضربات شدید نظامی بر نیروهای آمریکایی در منطقه و نیروهای اشغالگر اسرائیلی این خطر را ملموس تر نمود و ناگهان آمریکا خود را با خیزش همه جانبه مسلمانان منطقه خاورمیانه رودررو دید. میزان این خطر برای آمریکا تا حدی است که هانتینگتون تئوری رویارویی تمدنها را ارائه کرد و این تئوری عملاً از طرف مقامات غربی مورد پذیرش قرار گرفت.^{۱۰}

منشأ این گرایش همه جانبه در اسلام و آموزه های آن قرار داشت. آمریکا خطر اصلی که متوجه آمریکا ، متحدین و منافع او در منطقه بود را ناشی از گرایشهای شیعی می دانست که در ایران، عراق، لبنان و ... متجلی شده بود و ایران را منشأ صدور این ایدئولوژی ضد آمریکایی محسوب می کرد. لذا بدنبال آشکار شدن خط مشی خاورمیانه ای دولت کلینتون در دو زمینه برخورد با دولت های مخالف آمریکا در منطقه و حل بحران فلسطین، آمریکا بنا بر نظر استراتژیست های خود برای از میان برداشتن مشکل جمهوری اسلامی ایران بر سر راه اهداف حیاتی خود در منطقه از سال ۱۹۹۳ در چارچوب استراتژی مهار دو جانبه و پیشبرد گفتگوهای صلح اعراب و اسرائیل به یک سری اقدامات علیه ایران دست زد که فشار بر دولت آذربایجان و لغو عضویت ایران در کنسرسیوم نفتی این کشور ، تصویب قانون داماتو و تصویب علنی بودجه برای اقدامات خرابکارانه مخفیانه علیه جمهوری اسلامی از آن جمله بود. اساساً در دولت کلینتون مداخله جویان، قدرت بیشتری در عرصه سیاست خارجی بدست

۱۰. امانوئل (۱۳۸۳)، پساامپراطوری، ترجمه محمد سعید طاهری موسوی، تهران، ۱۳۸۳: ۶۲.

آوردند و مواضع خصمانه آمریکا نسبت به ایران در این دوره ناشی از اعمال نفوذ این طیف بود. وجه مشترک همه عناصر این طیف این بود که ایران مرکز بنیادگرایی اسلامی و جدی ترین خطر برای ایالات متحده پس از جنگ سرد است. شاید بتوان گفت که آنها دنباله رو این، نظریه هابز بودند که اگر بربرها وجود ندارند باید در پی خلق آن باشیم.^{۱۱}

در این دوران، آمریکا یکی از اصلی ترین شیوه های مؤثر برای تقابل با اسلام گرایی ایران را تقویت جریانهای انحرافی و به ویژه گرایشهای ضدشیعی همانند حرکتهای وهابی تشخیص داد. تقویت جریانهای مذهبی ضدشیعی در کشورهای همانند پاکستان (سپاه صحابه) و افغانستان، به شهادت رساندن دیپلماتهای ایرانی در افغانستان، بمب گذاری در حرم حضرت امام رضا (ع) و حرکتهای ضدشیعیان در افغانستان از زمره این جریانهای ضدایرانی محسوب می گردد.

علیرغم اتخاذ این راهکار و سرمایه گذاری گسترده آمریکا در آن، جریان اسلامگرایی حتی از نوع وهابی تحت کنترل آمریکا قرار نگرفت و با توجه به ویژگی های رفتاری آمریکا در منطقه، حمایت از رژیم های سرکوبگر و ارتجاعی و به ویژه سیاستهای یک جانبه گرای حمایت بی قید و شرط از رژیم اسرائیل، این جریانات (این بار از نوع سنی) به شدت جهت گیری ضدآمریکایی پیدا نموده و اهداف آمریکا در منطقه را آماج حملات خود قرار دادند. حمله به پایگاههای آمریکا در عربستان همانند انفجار مرکز الخبر، حمله به سفارتخانه های آمریکا در حاره و دارالسلام و سرانجام حملات تروریستی یازده سپتامبر در خاک آمریکا در زمره این اقدامات بشمار می آیند.^{۱۲}

گسترش دموکراسی

رشد بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه نگرانی اصلی بیل کلینتون بشمار می آمد و به زعم وی این پدیده امنیت و ثبات بین المللی را تهدید می نمود. لذا به موازات اتخاذ سیاست مهار دوجانبه و در راستای سیاست مقابله با گسترش بنیادگرایی اسلامی، سیاست ترویج دموکراسی و ارزشهای دموکراتیک برای کاهش موج رادیکالیسم اسلامی در دستور کار سیاست خاورمیانه ای دولت کلینتون قرار گرفت. بنابر نظر استراتژیست های آمریکایی، ایجاد و گسترش ارزش های دموکراتیک باعث می شود روحیه تساهل و تسامح، برابری و آزادی در کشورهای خاورمیانه گسترش یافته و در دراز مدت با تحت الشعاع قرار گرفتن روحیه رادیکالی و انقلابی، منافع منطقه ای آمریکا به نحو بهتر تأمین شود. در همین رابطه کلینتون با اشاره به اینکه متحدین ایالات متحده باید از بین دموکراسی های مردمی و رژیم های دموکراتیک انتخاب شوند، زیرا ایالات متحده با رژیم های دموکراتیک بهتر می تواند کار کند و روی کارآمدن رژیم های دموکراتیک در نهایت به نفع آمریکا تمام خواهد شد و قرار گرفتن کشورهای چون اسرائیل، کویت، مصر و عربستان سعودی را در صف متحدین آمریکا مجموعه ای نامتجانس دانست که از نظر وی تنها اسرائیل به عنوان دموکراسی قابل اتکاء می تواند در سیاست خارجی کشورش متحد آمریکا به حساب آید.

در راستای این سیاست، ایالات متحده همزمان با تحت فشار قرار دادن متحدین خود در منطقه، به ویژه کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس که از رژیم های غیر دموکراتیک برخوردار می باشند، با اعطای کمک های مالی به این کشورها تلاش می نمود ضمن جلوگیری از رنجش آنان، این کشورها را در جهت گام برداشتن به دموکراسی هدایت نماید.^{۱۳}

۱۱. سلیمی نمین، صادق، ارمغاندموکراسی، تهران، ۱۳۸۳: ۳۴۱.

۱۲. راه چمنی، ۱۳۸۰: ۵۸.

۱۳. میرمحمد صادقی، ۱۳۷۸: ۳۵۸.

پیشبرد روند صلح اعراب و اسرائیل

اگر چه زمینه‌های برقراری آشتی بین اعراب و اسرائیل در دوره جنگ سرد از طریق اقداماتی نظیر معاهده کمپ دیوید فراهم شده بود، اما فروپاشی شوروی و پایان جنگ مزبور زمینه را برای اقدامات گسترده و بسط دامنه آن به کل منطقه فراهم کرد. از یک سو در داخل جهان عرب و نیز در اسرائیل، نیروهای واقع گرا به حدی نیرو یافته بودند که شرایط داخلی مساعدی را برای دوام فرآیند صلح به شکلی گسترده مهیا نمود. از سوی دیگر، پایان جنگ سرد اولویت های سیاست خارجی کشورهای منطقه را دگرگون کرده بود و پایان منازعه قدیمی اعراب و اسرائیل را ایجاب می کرد. بدین ترتیب، فرآیند صلح خاورمیانه با تشکیل کنفرانس مادرید و با حمایت ویژه ایالات متحده آغاز شد.^{۱۴}

در تابستان سال ۱۹۹۳، مذاکرات مخفی میان عرفات و رابین صورت گرفت. در اواخر اوت ۱۹۹۳ دو طرف به این توافق دست یافتند که نیروهای اسرائیلی به مدت ۵ سال به طور مرحله‌ای از نوار غزه و قسمت اعظم ساحل غربی رود اردن خارج شوند و یک حکومت خودمختار فلسطینی به ریاست یاسر عرفات در نواحی مذکور تشکیل شود. در ۱۳ سپتامبر عرفات و رابین در کاخ سفید حضور یافتند و با یکدیگر دست دادند.^{۱۵}

به طور کلی، در دوره دوم ریاست جمهوری کلینتون با انتخاب مادلین آلبرایت به عنوان وزیر امور خارجه روند مداخله گری در سیاست خارجی آمریکا رو به افزایش گذاشت. از این رو تقویت روند صلح اعراب و اسرائیل در دوره دوم حکومت کلینتون نشانه توجه بیشتر دولت آمریکا به رواج، دیپلماسی فعال در خاورمیانه به حساب می آید.^{۱۶}

تداوم حضور فزاینده و گسترش منطقه ای

در این دوره روابط بین دولت آمریکا و ترکیه، با هدف الگو قرار دادن این کشور نزد کشورهای عربی منطقه و افزایش عمق استراتژیک اسرائیل، گسترش یافت و پس از مدتی سه کشور آمریکا، ترکیه و اسرائیل در پی امضاء یک سری توافق نامه های نظامی امنیتی در سال ۱۹۹۶ موسوم به «عقاب آناتولی» رزمایشی دریائی در شرق مدیترانه اجراء نمودند. این مانور که بزرگترین عملیات مشترک سه کشور به حساب می آمد در ۲۵۰ کیلومتری جنوب آنکارا صورت گرفت و موجب نگرانی سه کشور ایران، سوریه و عراق گردید. به خصوص اینکه ترکیه پس از این رزمایش توان استراتژیکی خود را افزایش داد و در نتیجه توانست از موضع بالاتری با سوریه بر سر آب فرات و با یونان بر سر جزیره قبرس برخورد کند.^{۱۷}

۱۴. مهدی زاده، «اولویت های سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر»، ۱۳۸۰: ۵.

۱۵. شولزینگر، رابرت (۱۳۷۹)، دیپلماسی آمریکا در قرن بیستم (۱۹۹۷-۱۸۹۸)، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی

۱۶. میرمحمد صادقی، ۱۳۷۸: ۳۴۱.

۱۷. سلیمی نمین، صادق، ارمغاند موکراسی، تهران، ۱۳۸۳: ۳۴۱.

تقلیل سیاست، ترجیح نظم سیاسی - امنیتی در جهان

تأثیر «تفکر تخصصی» و تحدید و تقلیل سیاست، برداشت آمریکایی‌ها را از نظم جهانی به گونه‌ای شکل می‌دهد که آنها ابعاد اقتصادی و نظامی «نظم نوین جهانی» را به دیگر ابعاد ترجیح می‌دهند. اسکوکرافت معمار «نظم نوین جهانی» به تبیین این طرز برداشت پرداخته است. چنان که پیشتر شاهد بودیم، او سه شیوه را بر می‌شمرد که ایالات متحده از طریق آنها می‌خواهد نظم نوین جهانی را تحت تأثیر قرار دهد، سیاست (تکثرگرایی سیاسی)، اقتصاد (سیستم تجارت آزاد جهانی) و امنیت (نقش ایالات متحده در بسیج نظامی دیگر ملت‌ها). بایستی یادآور شویم که اگرچه اسکوکرافت از تکثرگرایی سیاسی سخن می‌گوید، اما منظور وی از این تکثر، تکثر فرهنگی که در آن به دیگر فرهنگ‌ها به دیده احترام و درک متقابل نگریسته می‌شود نیست. در واقع سیستم تجارت آزاد جهان و دموکراسی‌های صنعتی و کشورهای برخوردار از قدرت اقتصادی و نظامی، تکثرگرایی سیاسی را مطابق قاموس خود تعریف نموده و چارچوب آن را مشخص می‌سازند. مطابق این تعریف، پلورالیسم مذکور، فرهنگ‌های غیرلیبرال را در بر نخواهد گرفت، زیرا که اساسا مبنایی برای تفاهم فرهنگی وجود ندارد. از سوی دیگر، هنگامی که بوش بر سیاست صلح از طریق اعمال زور سخن می‌گوید بیانگر این واقعیت است که ذهنیت دستگاه سیاست‌گذاری آمریکا قدرت نظامی و اقتصادی و نه تفاهم و تعامل فرهنگی بین ملت‌ها و دولت‌ها را مبنای دستیابی به نظم جهانی می‌داند.

۳- نظم نوین و تاثیرات نظم نوین

نظم نوین جهانی و تاثیرات آن را می‌توان در موارد زیر مورد تجزیه و تحلیل قرار داد:

بحران خلیج فارس

به علت اهمیت بحران خلیج فارس و تاثیر حمله آمریکا به عراق در شکل‌گیری نظم نوین جهانی ضرورت دارد تا به صورتی مفصل به اهمیت خلیج فارس و سیاست‌های آمریکا در خلیج فارس پرداخته شود و پس از آن به دکترین بوش پدر در خلیج فارس و نظم نوین جهانی اشاره گردد.

الف. اهمیت خلیج فارس برای آمریکا

بدون تردید به دلایل متعدد، خلیج فارس مورد توجه استراتژیست‌های آمریکایی بوده و در اوج جنگ سرد جلوگیری از نفوذ کمونیسم به کشورهای منطقه از اهداف اصلی ایالات متحده بوده است. به عبارتی خلیج فارس دارای موقعیتی بی‌نظیر نزد استراتژیست‌های آمریکایی است که تنها، مناطق و مباحثی مانند فلسطین و چالش اسرائیل - فلسطین با آن برابری می‌کند. وجود منابع سرشار نفت، گاز و اتکای شدید غرب بر آن و همچنین تاثیرگذاری بر بحران اسرائیل - فلسطین، وجود کشورهای در چالش با ایالات متحده، بازار مصرف غنی و سرنوشت ابهام‌آلود هم‌پیمانان آمریکا در منطقه، خلیج فارس را در استراتژی‌های کاخ سفید، از اهمیتی مضاعف برخوردار می‌گرداند.

ب. استراتژی بوش پدر در منطقه خلیج فارس

دکترین امنیت ملی آمریکا در دوران ریاست جمهوری بوش پدر عبارت بود از نظم نوین جهانی و آماده شدن برای دست زدن به دو جنگ عمده منطقه ای همزمان. بوش پدر دیدگاه جدیدی را برای موقعیت جدید آمریکا در عرصه بین الملل ارائه داد و آن را نظم نوین جهانی نامید.

این ایده بر دو پایه عمده استوار بود:

۱- تحکیم و ارتقای موقعیت رهبری آمریکا در جهان از طریق دنبال کردن راههای سیاسی نظیر تشویق و ترغیب کشورها به دنبال لیبرال دموکراسی و کاهش دادن فعالیتهای نظامی و هزینه های مربوطه

۲- مقابله با درگیری های منطقه ای^{۱۸}

کنفرانس صلح خاورمیانه

پیروزی ایالات متحده در جنگ خلیج فارس، بهترین فرصت را برای آمریکا فراهم آورد تا از آن به صورت یک‌جانبه در جهت حفظ نفوذ خود در خاورمیانه و تحقق ایده نظم نوین جهانی بهره‌برداری کند. بدین جهت بود که جرج بوش مقدمات برگزاری کنفرانس صلح خاورمیانه را بدون حضور سازمان ملل متحد و دیگر متحدان آمریکا فراهم آورد.

در اینجا نیز آمریکا تلاش خود را برای برقراری صلح و ثبات در خاورمیانه به واسطه صلح‌طلبی، عدالت و ضرورت نظم و هماهنگی جهانی توجیه می‌نماید و این همان آمیزه منافع و ایده‌آل‌هاست که هافمن بدان اشاره دارد.

مداخله آمریکا در سومالی

ایالات متحده تحت عنوان مأموریت بشر دوستانه، به مداخله در سومالی پرداخت. این مداخله که با اجازه سازمان ملل صورت گرفت، یک بار دیگر بر آمیزه منافع ایده‌آل‌ها صحنه نهاد. از یک طرف، این مداخله پاسخی بود به نیاز منجی‌گرایی آمریکایی‌ها که سعی داشتند خود را همچون فرشتگان حامی بشریت ببینند. اما از طرف دیگر، از نقطه نظر استراتژیک، ثبات منطقه‌ای و موقعیت استراتژیک سومالی در آفریقا، مسئله سودان، آسیب‌پذیری مصر و الجزایر، تهدید اسلامگراها در این دو کشور و تلاش آمریکا برای کسب موقعیتی برتر در نظم نوین جهانی مسائل را به گونه‌ای دیگر بیان می‌کنند. ایده‌آل‌ها به توجیه و همراهی با منافع می‌پردازند.

مورد سومالی، همچنین بیانگر قرار گرفتن پدیده‌های فرهنگی در نقطه کور دستگاه سیاست‌گذاری خارجی آمریکا است. آمریکایی‌ها تحلیل نظامی از مسئله سومالی داشتند و پس از آن بود که نیروهای نظامی خود را به آنجا گسیل داشتند. این امر با دعوت از رسانه‌های جمعی برای پوشش گسترده پیاده شدن نیروهای آمریکایی در سومالی همراه بود تا عظمت ملی و شوکت رهبر جهان به نمایش گذاشته شود. آمریکایی‌ها به علت تحلیلی کاملاً نظامی از این رویداد، هیچ گونه پیش‌بینی‌ای در مورد مقاومت مردم سومالی نکرده بودند. مسائل فرهنگی باعث شد تا مردم سومالی مقاومت سرسختانه و خشونت‌آمیزی از خود در برابر نیروهای آمریکایی نشان دهند. چیزی که برای فرشتگان نجات (اما ناتوان از درک فرهنگ دیگران) بسیار غیرمنتظره بود تا آن حد که آمریکایی‌ها مجبور شدند خاک سومالی را ترک گویند.

۱۸. امام زاه فرد، دکترین امنیت ملی آمریکا: گذشته حال و چشم انداز آینده، تهران: ۱۳۸۴ : ۱۰۲.

افغانستان

مطالعه دیپلماسی آمریکا در افغانستان، با استفاده از روش تفسیر اظهارات مقامات رسمی، می‌تواند نشان‌دهنده تداوم سنت فرهنگی، رویه و نگاه آمریکایی به جهان باشد. این اظهارات تأکیدی بر مدعای این مقاله است که عناصر و مؤلفه‌های فرهنگی حاکم بر آمریکا نقشی در شکل‌دهی، جهت‌گیری و عمل سیاسی در سیاست خارجی آمریکا دارند.

هنجارها، ارزش‌ها، آرزوها و منافع ترکیب شده، رفتار آمریکا را در سیاست خارجی سامان می‌دهند. نجات جهان از شر تروریسم، دعوت از جهان برای پیشبرد دیپلماسی آمریکا در افغانستان، شبیه سازی تاریخی، رهبری جهانی و... مبانی هنجاری سیاست‌گذاری خارجی آمریکا را تشکیل می‌دهند. جرج واکر بوش در نخستین اظهاراتش پس از حادثه یازدهم سپتامبر بیان داشت: «در روزهای اخیر از اعضای دولت من سئوالات بسیار زیادی درباره استراتژی و تاکتیک عملیات تلافی جویانه آمریکا شده است. ما مصمم هستیم تروریست‌ها و حامیان آنها را به محاکمه بکشانیم. این فرصتی شد برای ما که در اوایل قرن بیست و یکم عملیات موفقی علیه تروریسم داشته باشیم و فرزندانمان بتوانند در طول قرن ۲۱ زندگی‌ای مسالمت‌آمیز داشته باشند. سازمان‌های تروریستی در کشورهای بسیار پیشرفته گسترش یافته‌اند و همه آنها بر یک اساس عمل می‌کنند و آن مخالفت با آرمان آزادیخواهی آمریکاست».^{۱۹}

هنگامی که طی یک سنت دیرینه آمریکا خود را همه جهان تلقی می‌کند، بدیهی است که راهی برای تحمل مخالفت دیگر کشورها و از جمله اروپا با اقدامات آمریکا باقی نمی‌گذارد و این همان چیزی است که هافمن از آن به ناشکیبایی آمریکا نسبت به اروپا یاد می‌کند. رهبران اتحادیه اروپا قول همکاری با آمریکا در مبارزه با تروریست‌ها را دادند اما بسیاری از آنها ملت‌های خود را مطمئن کردند که وارد جنگ نخواهند شد. این اتحادیه اعلام کرد که حاضر نیست [آنچنان که آمریکا می‌خواهد] کورکورانه دنباله‌رو آمریکا در جنگ باشد.^{۲۰}

نتیجه گیری

با حمله آمریکا به عراق تعدادی از کشورهای اروپایی مانند آلمان و فرانسه مخالفت کردند. این رویارویی آمریکا و اروپا در حوزه اروپای شرقی کاملاً مشهود بوده است. دیگر این که رهبری جهانی هزینه‌بردار است. تصویب بودجه‌های چند صد میلیارد دلاری برای رسیدن به همین هدف انجام می‌گیرد. این هزینه‌ها اگرچه زیاد به نظر می‌رسند، اما برای رسیدن به هدف اصلی ناچیز هستند زیرا هر کشور اشغال شده منابع انرژی و بازار مصرف خوبی برای آمریکا ایجاد می‌کند. موضع دیگر، آگاهی افکار عمومی جهانی است. جهان در سده بیست و یکم بیش از هر زمان دیگر از خشونت، جنگ‌طلبی و کشتار انسان‌ها متنفر است. به همین دلیل روش‌های نظامی و ساخت یک‌جانبه قدرت مورد قبول عقل جهانی نخواهد بود. زیرا زور به عنوان یکی از کار ویژه‌های قدرت در کنار باورها و ایمان مورد قبول واقع خواهد نشد. اگرچه عنوان می‌شود امروزه اقدامات آمریکا از حمایت معنوی جهانی برخوردار نیست. با تمام این موارد آمریکا به دنبال موقعیتی ممتاز و ویژه در سده بیست و یکم است. به طوری که حمله به

^{۱۹} . ایرنا، ۱۳۸۰/۸/۲۶.

^{۲۰} . ایرنا، ۱۳۸۰/۶/۲۲.

افغانستان و عراق و اقدامات منطقه‌ای برای رسیدن به اهداف جهانی از جمله سلطه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی صورت گرفته است.

منابع:

۱. ابراهیمی، شهروز (۱۳۸۴)، «امنیت خلیج فارس: نقش و تعامل قدرت های بزرگ و آمریکا پس از یازده سپتامبر»، فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی، شماره ۴۲
۲. اسدیان، امیر (۱۳۸۱)، سیاست امنیتی آمریکا در خلیج فارس، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی
۳. افضلی، رسول (۷۸/۴/۲۷)، «جهان سوم در نظم نوین جهانی»، روزنامه نشاط، ش ۲۴.
۴. آقایی، سید داود (۱۳۸۲)، نقش و جایگاه شورای امنیت سازمان ملل متحد در نظم نوین جهانی، تهران، پیک فرهنگ.
۵. امام زاده فرد، پرویز (۱۳۸۴)، دکترین امنیت ملی آمریکا: گذشته حال و چشم انداز آینده، تهران: موسسه ابرار معاصر.
۶. امیراحمدی، هوشنگ (۱۳۷۱)، «نظم نوین جهانی، جنگ خلیج فارس و تلاش ایالات متحده برای رهبری جهان»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۵۵-۵۶ (فروردین و اردیبهشت).
۷. تد، امانوئل (۱۳۸۳)، پسازامپراطوری، ترجمه محمد سعید طاهری موسوی، تهران، مؤسسه اندیشه سازان نور.
۸. چامسکی، نوآم (۱۳۸۷)، نظم های کهنه و نوین جهانی، ترجمه مهبد ایرانی طلب، تهران، اطلاعات.
۹. دهشیار، حسین (۱۳۸۱)، سیاست خارجی آمریکا و هژمونی، تهران، انتشارات خط سوم.
۱۰. دهشیار، حسین (۱۳۸۲)، سیاست خارجی آمریکا در آسیا، تهران، انتشارات ابرار معاصر تهران.
۱۱. سلیمانی، محمد باقر (۱۳۷۹)، بازبگراوند صلح در خاورمیانه، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
۱۲. سلیمی نمین، صادق (۱۳۸۳)، ارمناندموکراسی، تهران، نشر دفتر معارف.
۱۳. سیف زاده، حسین (۱۳۸۳)، «سیاست های خاورمیانه ای آمریکا در برابر چالش های ضد هژمونیک»، فصلنامه خاورمیانه، سال یازدهم، شماره ۱.
۱۴. شولزینگر، رابرت (۱۳۷۹)، دیپلماسی آمریکا در قرن بیستم (۱۸۹۸-۱۹۹۷)، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی
۱۵. طولانی، قاسم (۸۰/۶/۶)، «اتحادیه اروپا، الگویی برای نظم نوین جهانی» (مصاحبه با دیتیش گنشر)، نشریه ملت.
۱۶. کاظمی، سید علی اصغر (۱۳۷۲)، «نظم نوین جهانی و ساختار قدرت در دوران بعد از جنگ سرد»، مصباح، ش ۱۱ و ۱۰ (پاییز و زمستان).
۱۷. کیسینجر، هنری (۱۳۸۱)، دیپلماسی آمریکا در قرن بیست و یک، ترجمه ابو القاسم راه چمنی، تهران، مؤسسه ابرار معاصر.
۱۸. متقی، ابراهیم (۱۳۷۶)، تحولات سیاسی خارجی آمریکا، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۹. مجتهدزاده، پیروز و روزی طلب، زهرا (۷۶/۱۲/۲۳)، «پایه های سست تئوری نظم نوین جهانی»، ابرار.
۲۰. مهدی زاده، اکبر (۱۳۸۰)، «اولویت های سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر»، ماهنامه نگاه، شماره ۱۹.